

هزار و یک شب

تلخیص شده و به نثر روان
در یک مجلد از نسخه‌ی عبداللطیف طسوجی

به کوشش نیره ابراهیمی

سروشنامه	: ابراهیمی، نیره، -
عنوان و نام پدیدآور	: هزار و یک شب، نثر کهن، به تلخیص از نسخه عبداللطیف طسوجی / به کوشش نیره ابراهیمی.
مشخصات نشر	: تهران، ژرف، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۸۸۰ ص. رقمی.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۹۲۵-۶۶-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا	
یادداشت	: کتاب حاضر تلخیصی به نثر روان در یک مجلد از کتاب هزار و یک شب از نسخه ترجمه طسوجی است.
موضوع	: هزار و یک شب - اقتباس‌ها
موضوع	: داستان‌های فارسی - فارسی کهن - قرن ۱۳
شناسه افزوده	: طسوجی تبریزی، عبداللطیف، قرن ۱۳ ق
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۲ هـ ۴ / ۲۴۴ / PIR ۸۳۳۴
رده‌بندی دیویی	: ۸۶۲ / ۳ / ۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۲۴۲۲۰۰



هزار و یک شب
نثر کهن، به تلخیص
به قلم عبداللطیف طسوجی
به کوشش نیره ابراهیمی

حروف‌نگاری و صفحه‌پردازی: ندا ویراست، مهناز حیدری
 طراحی جلد و آماده‌سازی چاپ: امید خاتمی
 چاپ: خورشید - صحافی: دلشاد

انتشار دوم. زمستان ۱۳۹۶ - تیراز ۲۰۰ نسخه
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۹۲۵-۶۶-۱
 قیمت ۶۰۰۰۰ تومان

نشر ژرف. تلفن: ۶۶۴۰۳۲۸۴ - Jarfpub@yahoo.com
 تهران، خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت (متبری جاوید)، شماره ۳۸، واحد یک

مقدمه

«هزار و یک شب یکی از زیباترین عنوان‌های دنیاست
فکر می‌کنم مربوط به این امر باشد که برای ما کلمه هزار
تقریباً به معنی بی‌پایان است. هزار شب حاکی از بی‌نهایت
شب است. گفتن هزار و یک شب یعنی اضافه کردن یک
شب به بی‌نهایت شب»
خورخه لونیس بورخس

برای یافتن ریشه‌های هزار و یک شب بایستی هزاران شب یا همانطور که
بورخس می‌گوید «بی‌نهایت شب به اضافه یک شب» به عقب برگردیم، در این
سیر معکوس به هندوستان می‌رسیم محل شکل‌گیری افسانه‌هایش و بعد قصه‌ها
سفر طولانی خود را در بستر زمان و مکان آغاز می‌کنند ایران نخستین منزلگاه
است. آنچه به فارسی قدیم ترجمه می‌شود هزار افسان‌اش می‌نامند سپس در قرن
سوم هزار انسان به بغداد شکوهمند می‌رسد به عربی ترجمه و «الف خرافه» و
بعد «الف لیله» نام می‌گیرد. داستان‌سرایان عرب حکایات عربی و اسلامی از
بغداد آن روزگار و از دوران جاهلیت بر آن می‌افزایند. در قرن چهارم که بغداد
جلوه‌های هوش‌ریای خود را وا نهاده است به همراه بسیاری متون دیگر به مصر
می‌رود. در مصر دورهٔ ممالیک نغّالان و قصه‌سرایان حکایات و افسانه‌های
بسیاری به آن می‌افزایند به طوری که از هند و ایران جز معدود حکایاتی باقی
نمی‌ماند. حال دیگر کتاب به تمامه جامهٔ عربی به تن دارد و نامش «الف لیله و
لیله» است. در قرن ده هجری جمع‌آوری می‌شود اما نه به دست ادیبی، که به
دست افسانه‌سرایان که حکایات بسیاری در حافظه داشته است پس از آن کتاب
در مصر افول کرده و به محقق فراموشی می‌رود. سرانجام هزار و یک شب تغییر
یافته راه خود را ادامه می‌دهد و در اوائل قرن هیجده از غرب طلوعی دوباره

می‌کند. باعث آن آنتوان گالان فرانسوی است که به طرز شگفتی به نسخه‌ای کامل از آن دست‌نویس پیدا می‌کند پس از آن است که کتاب‌گردش اروپایی خود را آغاز کرده و در قرن هیجده و نوزده مترجمان دیگری می‌یابد. دو ترجمه به زبان فرانسوی: آنتوان گالان و ماردروس، سه ترجمه به انگلیسی: برتون، لین و پین، سه ترجمه به آلمانی: هنینگ، لیمان و وایل و یک ترجمه به اسپانیایی: کانسینوس آسنس. حالا دیگر هزار و یک شب به گفته بورخس «کتابی است چنان وسیع که لازم نیست آن را خوانده باشیم زیرا بخش مکمل حافظه ماست.» ... هزار و یک شب را به تسبیح تشبیه کرده‌اند که دانه‌های آن مکرر تغییر یافته و از اصل آن جز رشته‌ای که آن دانه‌ها را به یکدیگر پیوسته چیزی باقی نمانده است. شاید بتوان گفت آن رشته که همچنان دانه‌های تغییر یافته این سیخه را به یکدیگر پیوند داده همان داستان چهارچوب یعنی قصه شهرزاد است.

اما قصه شهرزاد چگونه آغاز می‌شود؟ دو شهریار، شهرباز و شاه‌زمان از زنان خود خیانت می‌بینند؛ طرف دیگر خیانت غلامان دربار هستند یعنی نماد پست‌ترین مردمان آن دیار پس شهرباز با برادر گفت «پس از این ما را شهریاری نشاید» آنگاه دو برادر راه بیابان پیش گرفتند و همی رفتند تا در ساحل عمان زیر درختی برآسودند. روزی عفرتی از دریا به درآمد با صندوقی بر سر، زنی زیبا از صندوق به در آورد و سر خویش بر زانوی زن گذاشت و بخفت. زن به آرامی سر عفرت را بر زمین گذاشت و دو برادر را که از بیم بر بالای درخت رفته بودند به خود بخواند. ملک‌زادگان، ترسان، دعوت او را اجابت کردند و چون قصه زن را شنیدند که پانصد و هفتاد بار به جبران ربوده شدنش در شب عروسی به عفرت خیانت کرده است شگفت‌زده شدند و گفتند «داستان عفرت از قصه ما عجیب‌تر و محنتش بیشتر است». پس از آن ملک‌زادگان به شهر خویش بازگشتند. شاه زمان از «علاقیق و خلائق» دوری جست اما شهرباز هر شب باکره‌ای را به بستر برده بامدادش بکشت، تا سه سال، تا اینکه دیگر دختری در شهر نماند. روزی شهریار با وزیر گفت: «دختر شایسته‌ای برای من پدید آور.» وزیر را دو دختر بود شهرزاد و دنیا‌زاد. پس شهرزاد به پدر گفت: «مرا به ملک کابین کن یا کشته شوم و یا زنده مانم و بلا از دختران بگردانم»... و قصه شهرزاد آغاز می‌شود. تا اینجا سه زن هر یک به طریقی سرنوشت شهریار را رقم می‌زنند:

۱. زن شاه در ماجرای خیانت.

۲. زن اسیر عفریت که راه کار انتقام را به شهریار نشان می‌دهد.

۳. شهرزاد که در جدالی سرنوشت‌ساز به فاجعه پایان می‌دهد. اما چگونه؟ شهرزاد زنی است هوشمند و دانا او خواهر خود دنیا زاد را نیز وارد ماجرا می‌کند اما به زیرکی. شهرزاد گفت: «ای ملک خواهر کهنتری دارم که مرا غمگسار بوده همی خواهم که او را بخواهی که با او وداع بازپسین کنم.» ملک دنیا زاد بنخواست حال شهرزاد سومین مرحله طرح خود را هوشیارانه اجرا می‌کند. دنیا زاد گفت «ای خواهر من از بی خوابی به رنج اندرم طرفه حدیثی برگو تا رنج بی خوابی از من ببرد» شهرزاد گفت «اگر ملک اجازت دهد بازگویم.» شهریار بی خواب نیز به شنیدن حکایات رغبت داشت و شهرزاد سفر خود را در زمان بر بال خیال آغاز می‌کند و عصای جادویی او در این سفر کلام اوست که هر بار با حرکتش قصه‌ای زاده می‌شود، پس از آن است که سرنوشت‌های شگفتی شکل می‌گیرد. حوادث خوش و ناخوشی اتفاق می‌افتد، بسیاری کشته می‌شوند، شرق و غرب عالم در نور دیده می‌شود، عفریتان وارد می‌شوند، پریان در دام می‌افتند، دینه‌های عجیب و غریب بیرون می‌آیند، آدم‌ها سنگ و شهرها نابدید می‌شود، گنج‌های نهان گشوده می‌گردند، آدمیان و حیوانات با یکدیگر به سخن می‌آیند، جنیان و انسیان درهم می‌آمیزند، سرزمین‌های شگفت مکشوف می‌شوند، و جزایر غریب در دل دریاها به وجود می‌آیند و بسیاری عجایب و غرایب دیگر که حادث می‌گردد تا شهرزاد قصه خود را با قصه گفتن پیش ببرد. شهرزاد هر شب در قصه‌ای، قصه خود و شهریار را باز می‌تاباند. آدم‌های قصه‌های او نیز به سرنوشتی مشابه گرفتارند، آنان نیز قصه می‌گویند تا زنده بمانند. سخن گفتن موجب نجات جان می‌شود. بدین‌گونه شهرزاد، واقعیت وجودی شاه را در حقیقت قصه وارد می‌کند تا شاه از قصه بیاموزد، تا واقعیت آفریده شود. شهرزاد می‌داند برای ترمیم زخم شاه به زمان نیاز دارد او به قصه روی می‌آورد که در ذات خود زمان و مکان را دارد و در این بستر با سحر کلام روایتی را آنچنان خلق می‌کند که خود حاکم مطلق آن می‌شود. او شب در پی شب به شب شاه می‌افزاید و آن را طوری بسط می‌دهد تا به مقصود خود برسد. او شب و شب‌های شاه را تصاحب می‌کند تا شب خود را داشته باشد و تا آنجا پیش می‌رود که شاه و شب و قصه را تسخیر کند که می‌کند. او با زمان شاه - شب شوم سرنوشت - می‌ستیزد. و به شب شاه پایان می‌دهد. و شب‌های خود را آغاز می‌کند. او شب

شب شاه، روز و روزگار شاه می شود، زندگی او می شود. اما شاید شهرزاد می توانست به جای قصه ترفند دیگری در پیش بگیرد و به جای قصه مثلاً معما طرح کند که در این صورت او نه قصه خود را داشت و نه خود قصه می شد. او در تقابلی مرگ‌زا قصه می گوید تا هم قصه گو باشد و هم قصه. او قصه گوی شهریار می شود و خود قصه ما تا شاید چونان معمانی هیچ‌گاه حل نشود.